

درس خارج
فقه نظام عمران شهری
جلسه ۱۷ (حریم ۳)

۹۴/۰۱/۲۷

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

بحث در این باره بود که بسیاری از مندوبات که در فقه فردی حکم استحباب دارند در فقه اجتماعی که می‌آیند، تبدیل به یک تکلیف و یک فرض واجب می‌شوند؛ به چه ترتیب؟ مثالی می‌زنیم که مشخص شود این موضوع چگونه است. مسئله معروفی در تاریخ اسلام است که در قرآن کریم -مخصوصاً در سوره احزاب- به آن پرداخته شده است و آن تزویج حضرت رسول ﷺ با زینب بنت جحش است که قبلاً زوجه زید، فرزندخوانده رسول اکرم ﷺ بوده است. زید با پیشنهاد یا بنا به دستور رسول خدا ﷺ با بنت جحش ازدواج کرد. اولاً خود این ازدواج، ازدواجی ساختارشکن بوده است؛ به دلیل اینکه در عرف عرب یک برده آزاد شده با یک دختر صاحب نسب و شرف از بیوت عرب ازدواج کرده است و این کار، خلاف بزرگی به شمار می‌آمد زیرا قبح این کار در عرف جامعه عرب جاافتاده بود.

در تاریخ آمده است که امام سجاده علیه السلام نیز مشابه این کار را انجام دادند؛ یعنی امة برادر خود، حضرت علی اکبر علیه السلام را به ازدواج کسی در آورده‌اند و خودشان با یک امة ازدواج کرده‌اند. در بعضی از روایات هم آمده است که مادر حضرت علی اکبر علیه السلام را شوهر دادند. -که برخی می‌گویند اسم او لیلا بوده است، حال اگر این مطلب درست باشد، مشخص می‌گردد که مادر حضرت علی اکبر علیه السلام خودش امة بوده است- اما در بعضی روایات داریم که «أُمَّةٌ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ الشَّهِيدِ بِكَرْبَلَاءَ» و ظاهراً همین روایت و نسخه دوم اصح باشد که حضرت علی اکبر علیه السلام امة‌ای داشته است. وقتی امام سجاده علیه السلام با یک برده و کنیز ازدواج کرد آن قدر این مطلب مهم بوده است که جاسوس‌ها و عیون عبدالملک بن مروان این خبر را به گوش او که خلیفه مملکت بود، رسانده‌اند. عبدالملک به امام نامه نوشت که: «این چه کاری است که تو می‌کنی؟! عیب نیست؟ تو از بیوت عربی هستی و شانی داری، خجالت نمی‌کشی با یک امة ازدواج می‌کنی؟!» و عبارتی از این قبیل نوشت.

امام سجاده علیه السلام در پاسخ به او نوشتند: این عاداتی که شما دارید، عادات جاهلی است و رسول اکرم ﷺ این عادات را برانداخت؛ فرقی بین عرب و عجم، مولی و غیر مولی نیست و «إِنَّ لِي فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةً حَسَنَةً» یعنی من در این مورد به رسول خدا ﷺ تأسی کرده‌ام.^۱

۱. مستدرک ۱۴ / ۱۸۷: دعائم الإسلام عن جعفر بن محمد عليه السلام أنه قال قال كان بالمدينة رجل من العرب له امّ ولد فمات عنها فتزوجها علي بن الحسين عليه السلام، فبلغ ذلك عبدالملك بن مروان، فكتب إليه أما كان لك في قريش وأفناء العرب كفاية تحجزك عن امّ ولد رجل؟ فكتب إليه علي بن الحسين عليه السلام أما بعد: فإن الله تبارك وتعالى رفع بالإسلام الخسيسة وأتم به الناقصة ولا لوم على امرئ مسلم، وإنما اللوم لوم الجاهلية، وقد أعتق رسول الله ﷺ أمته وتزوجها وعنده نساء من قريش «ففي رسول الله أسوة حسنة لمن كان يرجو الله واليوم الآخر» جامع أحاديث الشيعة (للبروجردي)، ج ۲۵، ص: ۲۱۴

در روایات آمده است که موالی (ایرانیان ساکن عراق) برای عرض شکایت خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند و عرضه داشتند که این عشایر عرب حاضر نیستند به ما دختر بدهند؛ از ما دختر می گیرند اما به بهانه اینکه ما عجم هستیم به ما دختر نمی دهند. حضرت رؤسای عرب را جمع کردند و با آنها صحبت کردند که این خلاف است، اما مردان عرب قبول نکردند. بعد هم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با حالت خشم از مجلس آنها خارج شد. این نشان می دهد که این عادات تا این حد در بین جامعه آن روز رسوخ داشته است. در آیه کریمه آمده است:

«مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا»^۲.

اینکه دستور وارد شده است که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با زینب بنت جحش ازدواج کند خلاف عرف بود. البته قبلاً هم حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم کار خلاف عرفی را انجام داده بود؛ زینب را به عقد زید درآورد و بعد از طلاق زید از زینب، خود آن حضرت با زینب بنت جحش - که همسر فرزندخوانده اش بود - به دستور خدا ازدواج کردند. در این ازدواج دو خلاف عرف بزرگ صورت گرفته است؛ یکی ازدواج عبد با دختری اصیل و دیگری ازدواج با همسر فرزندخوانده. خداوند متعال این فرزندخواندگی را در سوره احزاب الغاء می کند و می فرماید این رسم غلطی است؛ پدرخوانده، احکام پدر واقعی انسان را ندارد و نمی شود با تبّنی و به فرزند گرفتن شخصی پدر واقعی او شد. لذا بعد از ابلاغ این حکم، خداوند دستور داد برای شکستن این رسم غلط رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم با زینب بنت جحش ازدواج کند.

اصل ازدواج که فی نفسه شرعاً عمل مستحبی است اما آیه کریمه می فرماید: «مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ...». این سنت فردی برای حاکم تبدیل به یک فرض شده است. یعنی گاهی یک عمل مستحب فردی برای حاکم به عنوان فرمانده و فرمانروای نظام تبدیل به یک واجب می شود.

این مثال، مثال واضح و برجسته ای برای اعمال مستحب فردی است که برای حاکم جامعه واجب می شود، در واقع حاکم باید طوری به این فعل مستحب عمل کند که این فعل مستحب در نظم اجتماعی، نقش واجب را ایفا کند.

البته این مثال مربوط به قاعده دیگری است اما ارتباطش با بحث ما در این است که بگوییم چطور می شود فعلی که فی نفسه در فقه فردی حکمی دارد در فقه اجتماعی برای حاکم جامعه حکم دیگری پیدا می کند.

بنابراین درست است که سنت‌های فردی مندوب‌اند اما نظام باید طوری با آن‌ها رفتار کند که در جامعه لغو و برچیده نشوند. اگر حاکم یا حکومت طوری رفتار کند که یک سنت اجتماعی لغو شود، آن سنت تبدیل به یک واجب خواهد شد و اجرا و رعایت آن واجب می‌شود. مثال واضح آن نکاح است؛ رسول خدا ﷺ می‌فرمایند:

«النَّكَاحُ سُنَّتِي فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي»^۳

کسی نگفته که ازدواج واجب است اما همین مستحب فردی را در نظر بگیرید؛ اگر وضع جامعه به جایی رسید که مردم رغبتی به نکاح نداشتند و در بین مردم در حال لغو شدن بود، بر حکومت واجب است که این نکاح را واجب کند؛ یعنی در اینجا حکومت باید خیلی از اشخاص را ملزم به ازدواج کند. این فعل مستحب که برای اشخاص مستحب است؛ حفظش در جامعه برای حاکم واجب می‌شود. بنابراین حاکم باید کاری کند که این مستحب از جامعه برچیده نشود. یا اگر در جامعه ترویج شد که هیچ‌کس نافله نخواند، خود این مطلب حرام است، با اینکه نافله خواندن مستحب است اما چون کاری شده که سنت در معرض تعطیل قرار گرفته است، این مطلب حرام است و حاکم باید مقابله‌ی بی‌استند. نباید سنت‌های اجتماعی یا همان مستحبات و مندوبات شرعی در سطح جامعه تحقیر شوند، نباید عدم عمل به حدی برسد که این سنت معطل بماند.

بر روی همین اساس است که به برخی از مستحبات اشاره کرده و گفتیم در آنجایی که قرار است این ساختمان‌ها را به شکل عمودی بسازیم، این عمودی‌سازی ساختمان‌ها منجر به تعطیل سنت در جامعه خواهد شد. مانند همین مستحباتی که تعدادی از آن‌ها را در جلسه پیش بیان کردیم. برای مثال مگر می‌شود کسی در جایی مثل نیویورک که اصلاً آسمان را نمی‌بینند بخواهد یک سری از مستحبات را انجام دهد؟! اصلاً امکان عمل به پاره‌ای از مستحبات وجود ندارد. مثلاً اگر بخواهد اوّل ماه را استهلال کند، یا بخواهد در نیمه‌شب بلند شود و به آسمان نگاه کند که «إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ» را بخواند با این سبک ساختمان‌ها قابل عمل نیست؛ بنابراین این سبک از ساختمان‌ها موجب تعطیل سنت می‌شود، منجر به تعطیل یک عمل مستحب، بلکه اعمال مستحب زیادی می‌شود. این دلیل دیگری است که در نظام شهری اسلامی نمی‌توان ساختمان‌ها را به سمت بالا برد بلکه باید به صورت افقی ساخته شوند تا آسمان دیده شده و امکان انجام اعمال مستحبی وجود داشته باشد.

روایات زیادی دال بر تحریم تعطیل سنت وارد شده است، حتی اگر یک فرد بگوید تصمیم دارم نماز شب نخوانم، خود این رفتار، رفتار نامشروعی است. حالا یک شخصی می‌گوید من نمی‌توانم، نتوانسته‌ام،

۳. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۱۰۰، ص: ۲۲۰

نخوانده‌ام، اما اگر حالی داشته باشم و وقتی فراهم شود ان شاء الله می‌خوانم. این چنین شخصی حتی اگر تمام عمرش هم یک رکعت نماز شب نخواند مؤاخذه‌اش نمی‌کنند. اما اینکه بگویند تصمیم دارم که نماز شب نخوانم اعراض از تبعیت از سنت بوده و این اعراض ممنوع است. هم تعطیل فردی سنت و هم تعطیل اجتماعی سنت نامشروع است، با اینکه عمل و فعل مستحب است. برای مثال اگر به مردم جامعه بگویند که ای مردم، دیگر به فقرا کمک نکنید به سائل کمک نکنید، این مطلب فی نفسه عمل محرمی است هرچند اعطای به سائل واجب نیست اما اینکه تصمیم بگیریم به سائل کمک نکنیم - حال چه این تصمیم فردی باشد و چه اجتماعی - این جایز نیست. پس اگر گاهی به گدا پول بدهد و گاهی ندهد اشکالی ندارد اما اینکه بگویند من تصمیم دارم به هیچ گدایی کمک نکنم کار نامقبولی است چون یک تعطیل سنت به حساب می‌آید؛ حتی اگر دلیل بیاورند که چون این کار گداپروری است پس تصمیم داریم که به هیچ گدایی کمک نکنیم [باز هم نمی‌توان این کار را کرد].

دو بحث است؛ یکی کراهت تکدی و دیگری وجوب جمع گدایان از سطح شهر. نباید در جامعه اسلامی گدا داشته باشیم، اینکه شخصی بر سر چهارراه بنشیند و گدایی کند و به سوی مردم دست دراز کند تا به او کمک کنند، کار پسندیده‌ای نیست، اما جمع‌آوری گدایان از سطح شهر وظیفه مدیریت جامعه و حاکمیت است، حاکم باید ببیند که اگر این‌ها نیازمندند کمکشان کند، برای آن‌ها مسکن و کار آماده کند و آن‌ها را از گدایی منع کند تا دیگر چنین کاری نکنند.

در روایت آمده است:

«مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَائِذٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ رَجُلٍ بَلَغَ بِهِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَالَ: مَرَّ شَيْخٌ مَكْفُوفٌ كَبِيرٌ يَسْأَلُ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام مَا هَذَا قَالُوا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ نَصْرَانِي فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام اسْتَغْمَلْتُمُوهُ حَتَّى إِذَا كَبُرَ وَ عَجَزَ مَنَعْتُمُوهُ أَنْفَقُوا عَلَيْهِ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ.»^۴

وقتی امیرالمؤمنین عليه السلام دیدند که فرد یهودی - یا به نقل برخی از روایات شخص مسیحی - گدایی می‌کرد، فرمودند: این کار او چه معنا دارد؟! گفتند: آقا این فرد، پیرمردی مسیحی است، کاری از دستش برنمی‌آید و برای تأمین زندگی‌اش مجبور به گدایی شده است. حضرت فرمودند: مسیحی هست که باشد. یعنی از بیت‌المال به او انفاق کنید. چطور تا زمانی که جوان بود از خدمات او استفاده کردید، اما حالا که پیر شده او را به حال خود رها نموده‌اید!

از این روایت برمی آید که جمع گدایان و رسیدگی به آنها به دست حکومت است. حضرت می فرمایند نباید در حکومت من گدا باشد، این پیرمرد را بگیرید و برایش از بیت المال شهریه مشخص کنید تا دیگر احتیاجی به گدایی نداشته باشد.

رسیدگی وظیفه حاکم است اما وظیفه مردم چیست؟ آنها حق ندارند بگویند ما تصمیم داریم به هیچ گدایی کمک نکنیم. خداوند متعال در قرآن می فرماید:

«وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ»^۵

خود سائل حق دارد حتی اگر در واقع مستحق نباشد، خود سائل با درخواست کردنش حق ایجاد می کند. ابتداءً این حق، استحبابی است اما گاهی ممکن است تبدیل به حق واجب شود. ما در بحث فقه اقتصادی گفته ایم که علاوه بر این واجبات معمولی خمس و زکات و کفارات و غیره یک واجب دیگری هم وجود دارد که کم تر بیان شده است؛ در روایات وارد شده که واجب است هرکسی از درآمد ماهانه و سالانه خود، مقدار معینی را کنار بگذارد، یعنی همین انفاقات مستحبی هم واجب است. این «حق معلوم» که قرآن می گوید غیر از خمس و زکات است. وظیفه هر انسان متدینی است که از درآمدش برای این نیازمندی های متفرقه کنار بگذارد. سابقاً بین کشاورزان و اهل تجارت رسم بود که هرگاه خداوند سودی به آنها می رساند سهمی از آن را به فقرا می دادند، البته این صدقه از باب خمس و زکات نبوده است.

رفتار امام صادق (علیه السلام) این بوده است؛ در روایت است که ایشان هنگام محصول دستور می دادند که بخشی از دیوار باغ را خراب کنند تا مردم ببینند و از آن استفاده کنند. حضرت می فرمودند: «این کار را هر ساله می کنم؛ عده ای می آیند و رایگان استفاده می کنند، مع ذلک فرائض خود را نیز پرداخت می کنم و مقدار زیادی پول برای خودم باقی می ماند».

حتی در روایت است که حضرت جبرئیل (علیه السلام) علت دوری چهل ساله حضرت یعقوب از حضرت یوسف (علیه السلام) را چنین فرمودند: تنها، شبی آن حضرت از همسایگان خود که در گرسنگی بوده اند غافل شده است و گوسفندی که کشته بوده را فقط برای فرزندان خود طبخ نموده است.

این موارد حقوقی هستند که فی نفسه مستحب اند اما وقتی برای جامعه یا فرمانروایان آن مطرح می شود، تکالیف دیگری مطرح می گردد؛ اجمالاً روایات زیادی داریم که تعطیل سنت جایز نیست. از جمله روایت برقی در محاسن است:

«عَنْهُ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مُرَازِمِ بْنِ حَكِيمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ مَنْ خَالَفَ سُنَّةَ مُحَمَّدٍ فَقَدْ كَفَرَ.»^۶

مخالفت با سنت مساوی با کفر است، مخالفت با سنت یعنی اینکه بگویند من با این سنت اصلاً کنار نمی‌آیم. البته قبل از این حدیث، از این آیه می‌توان استفاده کرد:

«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا»^۷

اصل تأسی به پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله واجب است. اینکه انسان کاری کند که بگویند او به رسول خدا صلی الله علیه و آله تأسی نمی‌کند و از سنت ایشان اعراض کرده است کار حرامی است، این مطلب از عبارت «لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَ الْيَوْمَ الْآخِرَ» برداشت می‌شود؛ یعنی کسی که ایمان به خدا و روز قیامت دارد از سنت رسولش اعراض نمی‌کند. اما این مطلب در روایات به صورت روشن‌تری بیان شده است.

روایت دیگری از جناب برقی در این باره وجود دارد:

«عَنْهُ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ السُّنَّةُ سُنَّتَانِ سُنَّةٌ فِي فَرِيضَةٍ الْأَخْذُ بِهَا هُدًى وَ تَرْكُهَا ضَلَالَةٌ وَ سُنَّةٌ فِي غَيْرِ فَرِيضَةٍ الْأَخْذُ بِهَا فَضِيلَةٌ وَ تَرْكُهَا إِلَى غَيْرِهَا خَطِيئَةٌ.»^۸

یعنی دو نوع سنت داریم؛ سنتی در واجبات که عمل به آن مایه هدایت و ترکش سبب گمراهی است و سنتی در غیر واجبات که عمل به آن فضیلت و ترکش گناه است (اگر اعراض از سنت به حساب بیاید).

روایت دیگر از امیرالمؤمنین علیه السلام است:

«عَنْهُ عَنِ النَّوْفَلِيِّ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثَلَاثٌ مُوَبَقَاتٌ نَكْتُ الصَّفَقَةَ وَ تَرْكُ السُّنَّةِ وَ فِرَاقُ الْجَمَاعَةِ»^۹

سه چیز است که انسان را به هلاکت می‌اندازد؛ شکستن پیمان، ترک سنت و کناره‌گیری از جماعت (جماعتی که دور امام مشروع جمع باشد).

روایت دیگری از امام باقر علیه السلام است:

«مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنِّي رَجُلٌ تَاجِرٌ أَخْتَلَفْتُ وَ أَتَجَرُّ فَكَيْفَ لِي بِالزَّوَالِ وَ الْمُحَافَظَةِ عَلَى صَلَاةِ الزَّوَالِ وَ كَمْ تُصَلِّي قَالَ

۶. المحاسن، ج ۱، ص: ۲۲۰

۷. الأحزاب: ۲۱

۸. المحاسن، ج ۱، ص: ۲۲۴

۹. المحاسن، ج ۱، ص: ۲۲۰

تُصَلِّي ثَمَانِي رَكَعَاتٍ إِذَا زَالَتِ الشَّمْسُ وَرَكَعَتَيْنِ بَعْدَ الظُّهْرِ وَرَكَعَتَيْنِ قَبْلَ الْعَصْرِ فَهَذِهِ اثْنَتَا عَشْرَةَ رَكَعَةً وَتُصَلِّي بَعْدَ الْمَغْرَبِ رَكَعَتَيْنِ وَبَعْدَ مَا يَنْتَصِفُ اللَّيْلُ ثَلَاثَ عَشْرَةَ رَكَعَةً مِنْهَا الْوُتْرُ وَمِنْهَا رَكَعَتَا الْفَجْرِ فَتِلْكَ سَبْعٌ وَعِشْرُونَ رَكَعَةً سِوَى الْفَرِيضَةِ وَإِنَّمَا هَذَا كُلُّهُ تَطَوُّعٌ وَلَيْسَ بِمَفْرُوضٍ إِنْ تَارَكَ الْفَرِيضَةَ كَافِرٌ وَإِنْ تَارَكَ هَذَا لَيْسَ بِكَافِرٍ وَ لَكِنَّهَا مَعْصِيَةٌ لِأَنَّهُ يُسْتَحَبُّ إِذَا عَمِلَ الرَّجُلُ عَمَلًا مِنَ الْخَيْرِ أَنْ يَدُومَ عَلَيْهِ.^{۱۰}

همه نافله‌ها فضل است و واجب نیست؛ چراکه تارک واجبات، کافر است اما تارک نافله کافر نیست اما گناه کرده است (در صورتی که به کلی اعراض کند). پس درست است که عمل به یک سنت واجب نیست اما کنار گذاشتن آن هم جایز نیست.

این مطلب که ترک همیشگی یک مستحب جایز نیست، ادب بسیار مهمی است اما متأسفانه کم‌تر برای عامه مردم تبیین شده است به طوری که خیلی از متدینین توجه به این حکم ندارند.

بنابراین تعطیل سنت جایز نیست و اینکه ساختار شهری را طوری قرار دهیم که نشود همه یا بعضی از مستحبات را انجام داد نیز جایز نیست.

و صلی الله علی محمد آله و سلم